

# اندیشه و اندیشمندان

## نقد نزهت غزالی

سید جلال الدین آشتیانی

اما بیان مراد از اقبال و ادبار در عقل کل چیست؟ بیان تحقیقی این مهم محتاج به مبانی و قواعدی است عقلی و نقلی که فهم و درک آن از عهده کلام اشعری و معتزلی و فهم شافعی و احمد حنبل و... خارج است. «از شافعی می‌رسید امثال این مسائل».

امیر مؤمنان و قدوة ارباب ایقان و قبله متألهان، از عقل به «اول خلق من الروحانيين» تعبیر کرده‌اند و به قلم نیز همانطور که عرض شد، اول ماصدر و اول ما خلق اطلاق شده است و به مقام روحانیت مولی الموالی قلم نیز اطلاق شده است و روح اعظم یا نفخة الهی به حقیقت ختمیه<sup>(ص)</sup> در قوس نزول اطلاق شده و یکی از تعبیر عرش یا یکی از موارد اطلاقات عرش نیز همان روح اعظم و مظهر کامل محمدی و اولین جلوه حق می‌باشد. بنا بر مبنای ارباب ولایت، اولین تجلی حق در مظهر ختمی وجود منبسط، یا اولین تجلی حق به اسم رحمان یا اسم ظاهر یا اسم نور، کلمه کن وجودیه و نفس رحمانی و حقیقت محمدیه است که به آن مشیت فعلیه نیز اطلاق شده است و اول تعیین نفس رحمانی و رحمت واسعة الهیه عقل اول است در سلسله تسطیر و ترقیم نقوش امکانیه که وجه جمعی است بین ارباب

در کتاب شریف اصول کافی، باب عقل و جهل، و نیز در کتب ارباب حدیث، از برادران اهل سنت، روایات زیادی نقل است که باید مورد اتفاق و مسلم عندالفریقین باشد، بویژه مضامین این روایات، خصوصاً نبوی شریف مذکور در علل الشرایع در تعریف عقل یا اول ما صدر من الحق مفید اطمینان به صحت آن روایات است.

مطابقت آن روایات با ادله عقلیه و قیام دلائل عقلی از جهات مختلف بر اینکه اول ما صدر یا نخستین تجلی حق باید جامع جمیع نشئات و فعلیات باشد و اوصاف مذکور در عقل جز بر روح محمدی یا روح کل و عقل کلی و حقیقت محمدیه صدق نمی‌نماید و چون اولین مظهر نوری طالع از غیب وجود واسطه صدور برکات و خیرات است و اشرف کائنات در قوس نزولی و اقرب اشیاء به حق در قوس صعود است که «یا جابر» اول ما خلق الله نور نبینا<sup>(ص)</sup> و از آنجا که عقل بسیط و غیر مرکب است از ماده و صورت و جنس و فصل است، لذا قابل تعریف نمی‌باشد و آنچه تعریف برای آن ذکر شده است، تعریف به لوازم و در عقل ما هو اولم هو واحد است.

براشاعره از قبیل «برعکس نهند نام زنگی کافور» است.

### تحقیقی پیرامون عقل و احکام آن در احادیث

در اینکه اول صادر از حق، موجود کامل تام الوجود و اشرف از کلیه موجودات در قوس\* نزولی است، به حسب روایات وارد از فریقین (عامه و خاصه) امری مسلم است و شکی وجود ندارد ولی آن حقیقت چه نام دارد و ملقب به چه القایی است؟ باید عرض کنم القاب آن حقیقت «سلام الله علیه» کثیر است.

«حقیقت محمدیه» و «ولایت کلیه علویه» و «مهدویه» و «روح اعظم» و «رحمت واسعة الهیه» و «رحمة للعالمین» و «نور محمدی» و «روح احمدی» و «ظل الله الممدود» و «نور السماوات والارض» و اسم\*

عقل یا قلم یا نور احمدی و یا حقیقت کلیه مطلقه علویه و دیگر از القاب شامخه موجود اشرف، در قوس نزول افضل اشیاء و واسطه در فیض و رحمت الهیه است ولی همین حقیقت عقل بعد از تجلی و ظهور در مراتب اکوان (بدون تجافی از مقام خود) و ظهور در عالم انسان به جانب اصل خود متحرک و روان است و در نفس مقدسه نبویه و وارثان احوال و علوم و مقامات او (علیه و علیهم السلام) بعد از بلوغ به مقام عقل کل و روح احمدی و نفیحه ربانی پابرفرق عقل گذاشته و بعد از سیر فی الله یعنی سیر در اسماء الهیه متحقق به جمیع اسماء کلیه و جزئی می شود و ذات را بدون حجاب مشاهده و بعد از تشریف به مقام فنا در احدیت ذاتیه و نیل به مقام بقاء بعد از فنا و وصول به مقام فرقی بعدالجمع صاحب و دعوت کلیه می شود و جمیع شرایع الهیه به وجود ختم و یا صاحب ارث محمدی و واجد مقام تمکین و دعوت می گردد، و این معنا عبارت است از ختم ولایت محمدیه در مشکلات یکی از اولیاء محمدی در ادوار ولایت سیر می نماید و چه بسا در یکی از افراد صاحب ارث محمدی سیر او در باطن برای نیل به مقام ختم و تمامیت دائره محیطه ولایت قرنها بطول انجامد تا ولایت نیز به نهایت کمال خاص خود برسد، لذا صاحب الزمان صاحب نصر عزیز است «لینصرک الله نصراً عزیزاً» به وجود مهدی علیه السلام تحقق یابد و این معنا در کلام برخی از محققان از عرفای عامه رضوان الله علیهم تصریح شده است.

و الذین یلحدون فی اسمائه تعالی و یسبحون عن الحقیقة الحمدیه اما بالظلمة المحضة (العیاذ بالله) فی خوضهم یلمعون و یلعنهم الله و اللاعنون. حیرت از چشم بندی خدا، و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون.

عرفان که نخستین صادر از حق را وجود عام ساری در مراتب و درجات خلقیه می دانند و بین ارباب نظر از متألهان که اول صادر را عقل و قلم اعلی و صورت قضاء الهی، مبدأ ترقیم و تسطیر الواح دانسته اند.

حقیقت عقل چون متقوم به حق اول است، فعل او فعل حق و ظهور و تجلی آن در مراتب خلقیه ظل احاطه قیومیه حق است و لذا عقل مستقل در تأثیر نیست تا به زعم غزالی عقل مبدأ وجود عالم باشد و ملازم با تفویض وجود امکانی در اصل وجود و به طریق اولی در فعل و تأثیر متقوم به حق است و در حقیقت لا مؤثر فی الوجود الا الله، و وسائط فیض ممر سریان تجلی حق در اشیاء است و به عبارت دیگر، چون حق غیر منتهای است چه از طریق وسائط و چه از وجه خاص و قرب و ریدی و تولیه او مفیض وجود است و از این جهت قلم به عقل اطلاق شده است که در قبضه قدرت حق قرار دارد و مظهر قدرت است. لذا وارد شده است «اكتب علمی فی خلقی الی یوم القیامة» و یا: «اكتب القدر ماکان و ما یكون وما هو کائن الی الابد» و منافاتی بسین «جفت الاقلام و طویت الصحف»، یا «جفت القلم بما هو کائن» و «کل یوم هو فی شان» و «یل هم فی لبس من خلق جدید»، وجود ندارد. «اول ما خلق الله الماء» و «اول ما خلق الله اللوح»، نیز ماثور است و از ائمه (علیهم السلام) به اعتبار اتحاد مقام ولایت کلیه «اول ما خلق الله ارواحنا» نیز وارد شده است که در مقام بیان نحوه حقیقت اطلاق ولایت روایات زیادی از طرق عامه و خاصه نقل شده است.

\*

ما به نحو اختصار منظور کلام حضرت ختمی مقام و اهل بیت او (علیه و علیهم السلام) در تعریف و لوازم عقل از «ادبار» و «اقبال» و «بک اعاقب و بک اثیب» را بیان می کنیم و بعد می پردازیم به مناقشات غزالی پیرامون قاعده «الواحد» و اثبات این مهم که ابوحامد در تهافت مطلب ابن سینا را مس نکرده است و بسا سلاح شیخ اشعری به جنگ ارباب نظر بر خاسته است نه با سلاح علم و دین و نام نهادن تابعان کتاب و سنت محمدی (ص)

«النور» و «الماء» مبدأ حیات سکنه جبروت و ملکوت و عالم شهادت و «اسم اعظم» و «کلمه تامه الهیه» (اول کلمه قرع اسماع الممكنات) و اسم «العزیز» و اسم مبارک «الشفیع» و «القرآن الناطق» و «عقل اول» به اعتبار مجرد تام آن حقیقت از ماده و مقدار و متحقق به وجود نوری و تروحن از جهات ظلمت و «اول خلق من الروحانیین» به لحاظ تحقق آن حقیقت به وجود جبروتی و «القلم» به مناسبت آنکه واسطه در ترقیم و تحریر نقوش امکانیه است به مداد نوری و قبول «اقبال وادبار» و مأمور به خطاب مبرم و امر محکم «اكتب و قال ما اكتب، قال الله تعالى: القدر ما كان و ما يكون و ماهو کاین الی یوم القیامة» و «الدرة البیضاء» به اعتبار آنکه دره صدف موجودات است که «اول ما خلق الله جوهرة مثل درة فنظر الیها فذابت...» ای خلق الله تعالی منها العرش والكرسى و...

این حقیقت در لسان روایات محکمه متقنه القاب زیادی دارد که برخی در اینجا و برخی در صفحات گذشته، ذکر شد و آن حقیقت مقدسه و کلمه نوریه، قبول تعریف حقیقی نمی کند و آنچه از نعوت جمال و صفات کمال در حق وی گفته شود تعریف به لوازم است و حقیقت بسیط نوری مطلقاً قبول تعریف ننماید و در عین حال در جمیع مظاهر تحقق دارد و مبدأ ظهور همه اشیا است و به لحاظی از نهایت ظهور مخفی است و در عین خفا ظاهر، چه آنکه حقیقت محمدیه به اعتباری همان اسم ظاهر و باطن و به اعتبار باطن حقیقت مبدأ ظهور و خفا و منشأ ظهور اسم «الظاهر و الباطن» است. سبع المثانی به این اعتبار به آن نیر اعظم گفته می شود که مشتمل است بر کلیه اسماء کلیه و جزئیه حق و به اعتبار مقام جمعی ملکوتی «قرآن» نام دارد.

انا القران والسبع المثانی

و روح الروح لا روح الاوانی

فوادى عند مشهودی مقیم

و یشاهده و عندکم لسانی

هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده‌های من در میان جمع و دلم جای دیگر است انسان کامل غیر از قدم و وجوب ازلی و ذاتی، به همه اسماء الهیه متصف است.

عرض شد که مراد از عقل موجود مجرد از ماده و مقدار و حقیقت نوریه است که به متابعت از شرع عرفا از آن به روح تعبیر می نمایند، لتروحنه عن الماده و المقدار و عدم احتیاجه الی الماده الجسمیه ذاتاً و فعلاً، و مراد از «اقبل» خطاب و امر تکوینی حق است به عقل جهت ظهور و سریان در مظاهر خلقیه به اسم رحمان و اظهار کلمات وجودیه در موطن ملک و ملکوت. و مراد از «ادبر» رجوع الی الحق به عروج تحلیلی بعد از نزول از غیب وجود به معراج ترکیبی و استقرار در رحم «مستقر و مستودع» و ظهور به بنیه احمدی به اسم ختم نبوت و ولایت، و رجوع به حق و تحقق حقیقت اولیت

و آخریت و هوصلی الله علیه واله، «اول من قرع باب الرحمان و اول من ظهر باسم الشفیع و کان قلبه علیه السلام هدف سهم فاحبیت ان اعرف و هو صاحب لواء الحمد و ان اسم الشریف مبالغه فی الحمد.»

رحمت متعلق مقام روح و قلب او بالاترین مراتب تجلیات اسمائیه و جلوات ذاتیه بدون وساطت اسمی از اسماء می باشد. و حبیب الله اخص اسماء آن حضرت است بلکه باطن وجود او مفاتیح خزانه اسماء الهیه و به اعتبار بلوغ به مقام روحیه و سریه مبدأ ظهور اعیان خلقیه در حضرت علمیه و منشأ تحقق رحمت ذاتیه و اسمائیه است و به هدایت تکوینی مظهر قوابل و به هدایت تشریحیه مظهر اسم رحمت رحیمیه است و به حکم مبرم «انا من الله و الکل منی» منشأ ظهور نوع انسانی بلکه مبدأ طلوع حقایق غیب و شهود است و به وجود جمعی مشتمل بر کافه اسماء و به لحاظ وجود فرقی مظهر ظهور جمیع اسماء است و در قوس نزول، مظهر اسم «الاول» و در قوس صعود مظهر اسم «الآخر» است و سر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت در وی ظاهر می شود.

هذا الباب ویسلك هذا الطريق والصراط الاعدل الاقوم الاحمدی(ص). ومن المحقق فی موضعه ان الحقیقة المحمدیة بذاتها ترجع الی اصلها. ومن الاولیاء من یكون عین هذه الحقیقة کعلی علیه السلام ومن شاء الله من العترة علیهم السلام ومنهم من یكون من اتباعه وشیعته کسائر الانبیاء والاولیاء علی ما حققه الشیخ البارک الكامل صدر الدین الرومی.

بنابر آنچه که ذکر شد، مراد از «اقبل» و «ادبر» تجلی و ظهور عقل و یا سیر و عروج ترکیبی آن در مراتب وجود است و رجوع به حق در مقام سیر و عروج تحلیلی. عقل در قوس نزول واسطه ایجاد و نزول خیرات و برکات است و در مقام رجوع به حق نیز قافله سالار ابواب رحمت و شفاعت است و یکی از معانی شفاعت تتمیم نقض حقایق وجودی به کامل است و شفاعت معنای متعدد دارد و تفصیل آن محتاج به بسط کامل در کلام است. و خلاصه کلام آنکه عقل اول و حقیقت محمدیه(ص) در قوس نزول با عقل کلی جناب ختمی مقام در قوس صعود، متحد شود و از جانب وی فیض وجود به افراد انسانی رسد و رجوع به غیب وجود و رسیدن نفوس به کمالات لایق خود و تکمیل نواقص عقول صاعده افراد بشر را عقل کل جبران نماید. و نفوس متحلی به حلیه و ولایت و صاحبان عشق و شوق به عترت و اهل بیت (علیهم السلام) از این باب که ولایت به منزله صورت تمامیه و جهت فعلیت اعمال و اوراد است، مبدأ استجلاب رحمت امتنانه و رحمت رحیمیة حق و بعد از مرگ از مقام کمون به مقام ظهور و بروز می‌رسد و از مقام سرهنگام ظهور سرائر «ویوم لا ینفع مال ولا بنون» رقائق از نفس طالع و خطوط شعاعیه معنویة بین نفس منغم در ولای اهل بیت نبوت و نفوس کلیه ولویه ظاهر می‌شود و از این حقیقت ارباب حکمت به تتمیم ناقص به وساطت کامل تعبیر نموده‌اند و در جای خود تقریر شده است که حقیقت ولایت مانند سرتوحید در همه اشیاء سریان دارد و ارباب عرفان استثنای در

حق را کمالی ذاتی است که ظهور و شهود آن برای ذات متوقف بر مظهری ندارد که از آن به حضور ذات کروبی صفات للذات و شهود الذات و مشاهده الذات و الاسماء و الاعیان المستجنة فی غیب الغیوب و غیب مغیبه و ظهور الاسماء و الاعیان فی التجلیات الاسمائیة و جوداً جمیعاً الهیاً بحیث لا یسذ عن حیطة ذاته و اسمائه شیء من الاشیاء، و الاسماء تجلیات ذاته و حجه النوریة.

حق در کمال اسمائی و ظهور اسماء از غیب ذات و احدیت بعد از ظهور از مقام استجنان حقایق، و شهودها فی الواحیدیة و ظهورها و ظهور مظاهر یتوقف علی المظاهر الخلقیه.

شهود حقایق در مظهر کامل انسان حادث ازلی، شهود تفصیل ذات از ناحیه تجلی اسمائی در عین جمعی احدی احمدی که از آن به کمال استجلا نیز تعبیر شده است، عبارت است از شهود اولیت و ظاهریت و در عین آخریت و باطنیت در بنیه محمدی(ص).

### ایضاح از مقام جمعی و نزول و رجوع آن

توضیح آنچه ذکر شد به عبارت واضحتر از این قرار است که هر حقیقت عینی طالب نیل به کمال لایق استعداد خود است، و کمال شیء و صورت تمامیه آن، فاعل مفیض وجود اوست و نهایات اشیاء رجوع به بدایات است که «انالله وانا الیه راجعون»، شرط در تحقق رجوع و برگشت به اصل عبارت است از تطابق اسم اول و آخر و ظاهر و باطن و «بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون». به مظهر کامل مشتمل بر جمیع مظاهر اسمائیه سر اسم «الاول والظاهر» در نزول وجود ظاهر شد و در رجوع به حق و قوس صعودی سر اسم «الآخر والباطن» تحقق باید و تطابق بین اسم اول و آخر و ظاهر و باطن جامع جمیع اسماء، حاصل آید که «بنا بدأ الله و بنا یختم».

والمحقق بذلک الشأن الانسان الكامل الختمی، فهو(ص) باب الابواب، فلا یدلک لکل طالب الکمال ان یدخل

نکنه قابل ذکر آن است که در بعضی از روایات، امر به «ادبار» مقدم بر امر به «اقبال» است که علت آن در آینده بیان خواهد شد و ذکر می‌کنیم که سیر عقل کل و خاتم رسل در عروج تحلیلی و ترکیبی سیر الی الله و بالله می‌باشد، چه آنکه حق غیر منتهای است و هیچ سیری از حیطة وجود او خارج نمی‌باشد و «ان ربی علی صراط مستقیم» بر تارک جمیع موجودات نوشته شده است.

در توحید صدوق (باب اسماء) مذکور است: «عن ثمالا سلام یعقوب بن اسحاق باسناده عن الصادق، علیه السلام، ان الله تعالی خلق اسماً بالحروف غیر منوع و باللفظ غیر منطوق.»

عقل کل مظهر اسم مبارک‌الله و از باب اتحاد ظاهر و مظهر خود اسم اعظم است و اسم عبارت است از تجلی ذات به اسما و صفات در مظاهر خلقیه. و در حقیقت موجودات به اعتبار حکایت از ذات متصف به اسماء کلیه و جزئیة الهیه، همه اسماء الله محسوب می‌شوند و مظاهر جمال و کمال و جلال حقند. و در مقالات بعد ذکر می‌شود که مراد از اسم در روایت کریمه، حقیقت عقل است که فیض وجود از طریق او در اشیاء ساری و به همان عقل در قوس صعود، ختم می‌شود و معارج وجود استداری است نه مستقیم و گرنه لازم آید تناهی فیض حق و لزوم حد در اسماء و ذات الهیه تعالی شأنه و این «اقبال» و «ادبار» دائمی است و عقل دائماً مخاطب به خطاب کروی جہات «ادبار» و «اقبال» یا «اقبال» و «ادبار» است و خطاب مبرم حق، دهری است، نظیر خطاب و طلب باری تعالی به ملائکه برای سجده آدم و تمرد شیطان از آن و وقوع تقاول در ملکوت.

کریمه «لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی» را استثنا منقطع دانسته‌اند و معناه نفی اجر اصلاً، از این باب که مودت نسبت به «قربی» خود، رحمت تامه امتنایه حق و از موجبات تبدیل سیئات به حسنات است. شیخ اکبر ابن عربی در فصل مشبعی در این باب بحث کرده است و عبدالرزاق کاشی، ابوالغنائم در تأویلات در مقام تفسیر و تأویل آیه مبارکه مودت بیانی علمی و تحقیقی دارد که در بحث ولایت تکوینی ذکر خواهیم کرد.

#### نقل و شرح چند حدیث درباره عقل

در روایات عقل روایتی مذکور است که به نقل شیخنا الاقدم کلینی: «عن عدة من اصحابنا عن ابي جعفر، علیه وعلی اولاده السلام، لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: اقبل فاقبل، ثم قال له: ادبر فادبر، ثم قال: وعزتي وجلالی، ما خلقت خلقاً احب الی منک ولا اکملتک الا فیمن احب، اما انی بک امر و بک انهی و بک اعاقب و بک اثیب» در نسخه‌ای «ایاک امر و ایاک انهی و بک و ایاک اعاقب و ایاک اثیب». در روایت دیگر، «عن احمد بن ادریس رفعه الی ابي عبدالله قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما اكتسب به الجنان و عبد به الرحمن. قال قلت: فالذی كان فی معاوية، فقال تلک السنکراء، تلک الشیطنة\*».

در کافی شریف از قبله ارباب معرفت نقل شده است: «قال علیه السلام: هبط جبرائیل علی آدم (ع) فقال: انی امرت ان اخیرک بواحدة من ثلاث، فاخترها و ادع اثنتين، فقال آدم: ما الثلاث؟ قال: العقل و الحیاء و الدین، فقال (ع): انی اخترت العقل» همه این روایات صریح در عقل اول و صادر نخست و یا با بیان و توضیح و کار بستن فکر، دلالت بر اول ما خلق الله دارد و در خاصیت جنود جهل و سوادن وهم و شیطان و جنود عقل این راز عجیب نهفته است ولی درک اصل مسأله و فهم این روایات کار هر بافنده و حلاج نیست.

\* این نیز مسلم است که انعام در پیروی از هوای نفس و ابتلا به سکر حاصل از توغل آنچه که صورت اصلی روح را تغییر می‌دهد، در عاقبت کار منجر به زوال نور توحید از باطن نفس می‌شود و فطرت توحیدی نیز در حجب حاصل از تبعیت از نفس، اثر خود را از دست می‌دهد.

داشتم دلفی و صدعیب مرامی پوشید  
خرقه رهن می و مطرب شد وز نار بماند

«هذه الاصول الممهدة التي قد مرذورها  
مما يستقل به العقل النظري الذي ليس لعينه غشاوة  
التقليد و لالمرآته رين العصبية و ظلمة العناد، لا ثبات ان  
الواحد الصرف و كذا الواحد بما هو واحد لا يصدر عنه  
الا الواحد من تلك الحيثية، و ان ليس في طباع الكثرة  
بما هي كثرة ان يصدر عنه المبدعان معا بل واحد فواحداً  
الي ان يتكثر الجهات و الحثيثيات و يفتح باب الخيرات.  
فلعل هذا الاصل من فطريات طبع السليم و الذوق  
المستقيم كما مر ذكره، الا ان المتعاندین لاهل الحق و  
اليقين جحدوا هذا الاصل اشد جحوداً لان لا يفتح  
لاحد باب الخيرات و لا يتكشف اثبات النور المجرد و  
الجوهر المفارق و الصور المفارقة عن المواد و الا جرام و  
الا بعدا في عالم الامكان؟ لانهم لتقل طباعهم عن  
الخروج الي نشأة الاخرى و مجاورة الساعفين حول  
حرم الله و كعبة القدس و البيت، قسدوا اول مرة  
مع القاعدين و لو ارادوا الخروج لا عدوا له عدة» و لكن  
كره الله انبعاثهم و ثبطهم و قيل اعدوا مع القاعدين» و  
يشبه ان يكون اكثر هوء لاء المجادلين خصماء و ان  
الروحانيين و اعداء الملائكة المقربين ضميراً و قلباً و ان  
لم يصرحوا بما اضمروه لساناً و نطقاً كليهود كما في  
قوله تعالى: «قل من كان عدواً لجبريل فانه نزله على  
قلبك باذن الله» فلا جرم حاول اهل الحق اثبات هذا  
المطلب بالحجج القاطعة و دفع الشبه عنه، صوتاً لعقايد  
الطالبين للحق عن شكوك المضلين المعطلين».

#### تحقیقی پیرامون صدور اشياء از واحد حقیقی

بعد از نقل کلام ابو حامد غزالی در وحدت صادر  
اول و مناقشات او بر قاعده الواحد و تمویها و مغالطات  
او در نحوه صدور کثرت از حق، برهان قاعده الواحد را  
به نحو اختصار تقریر مینمایم.

رئیس ابن سینا برهان بر امتناع صدور کثرت را در  
ذیل «تنبيه» تقریر نموده است و خواهجه در مقام شرح  
برهان فرموده است «انما وسم المطب بالتنبيه» چون هر  
که بر این برهان اشکال کرده است، واحد حقیقی را

دو علم افراخت اسپید و سیاه  
آن یکی آدم، دگر ابلیس راه

ناچار اقبال عقل به کثرت با ادبار آن از کثرت به  
اعتباری متحد و به لحاظی متفاوت است و لذا در پارهای  
از روایات خطاب ادبار مقدم است و در اکثر روایات  
خطاب به اقبال تقدم دارد و احتیاج به جمع بین این  
دو نیست، گماز عمه المحدث العارف مولانا، ملامحسن  
فیضی (نورالله مرقدہ).

در بین روایات عقل، حدیث مروی از حضرت  
ختمی مرتبت بنا به نقل شیخنا الاعظم، صدوق جامع و  
شاید به اعتباری کاملتر باشد، چه در آن تصریح شده  
است به وجود جمعی عقل و اشتغال آن بر کافه اشياء و  
نحوه ظهور آن در اشياء و ظهور بعد از خفای آن  
در عقول جزئیة انسانی مکلف به تکالیف الهیه و خطوط  
شعاعیه معنویه بین عقل کل که مرکز اثره امکان و  
عقول بشریه که فرمود «المثل العقل كالسراج في البيت»  
و تابش نور نیز عقل بر مظاهر وجودی و ظهور تام آن  
در عقول جزئیة و اتصال آن به عقول کلیة  
ولویه (علیهم السلام) و تحول نفوس کامل به عقول لاحقة  
اتم و وجوداً از عقول سابقه و ملائکه واقع در مواطن  
جبروت.

در مسأله عقل و اینکه اول صادر از غیب وجود،  
موجودی اشرف و اتم و افضل از موجودات است بین نقل  
مسلم و عقل تفاوت نیست و ارباب تحقیق از حکما و  
عرفا و متکلمان، در این مسأله اتفاق دارند و اشکالات یا  
شکوک و شبهات وارد از اشاعره که حق را واحد حقیقی  
نمی دانند، از جمله فخرالدین رازی و صاحب تهافت،  
ناشی از اوهام و مناقشات آنها اوهن از بیت عنکبوت  
است و «ان اوهن السبوت لسبوت السعنکبوت».

#### سخنی از صدر المتألهین در صادر نخستین

صدر المحققین و کاشف رموز الائمة المهدیین  
المترقی بدرجات الحق و الیقین شیخ العرفاء الکاملین،  
در الهیات اسفار- فصل فی ان اول ما يصدر عن الحق  
يجب ان يكون امراً واحداً- می فرماید:

عقول جزئی و نفوس ناطقه نیز به جهات فاعلیه متحقق در اقلام وجودیه والواح کونیه و صور قضائیه و قدریه به وجود تبعی و ضمنی یا وجود ذری و میثاقی، قبل از تنزل در عالم زمان و تحقق به وجودات خاصه خود موجود بودمانند.

قبل از وجود صومعه و دیر و سومنات

ما بودهایم در اطوار کائنات

فرق است بین ارواح کمال از انبیاء و اولیاء در قدر اول (مرتبت واحدیت) و عالم اعیان ثابته و تحقق علمی به تبع اسماء و صفات و تحقق در قلم اعلی و دیگر اقلام (ام الكتاب و قضا در عالم خلق) و ارواح جزئیه. از این جهت برخی روایاتی از قبیل «ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام» را حمل بر ارواح کلیه کمال نمودمانند که «اول ما خلق الله روحی» یا «نوری» یا «اول ما خلق الله القلم او اللوح» و غیرها من الالقاب والاسماء والتعبیرات، و نفوس و ارواح جزئیه بلکه کلیه موجودات در آن وجود اطلاق، به وجود ذری و تبعی یا استجنان علمی تحقق دارند که در حدیث شریف بلاغت نظام معجز نصاب موجود در علل الشرایع «و له رؤس بعدد رؤس الخلیق» به آنچه عرض شد، تصریح شده است و نزد هوشمندان صومعه ملکوتی این روایت با آن تعبیرات دقیق تحقیقی به لسان خاص کشف تام محمدی «علیه و علی اولاده السلام»، از معجزات و مفاد آن بر چند قاعده علمی مشتمل است، از قبیل قاعده بسیط الحقیقه، و وجدان کامل، جمیع کمالات مادون را به نحو اعلی واتم و سریان مطلق در مقیدات غیرمتناهی، بدون تجافی از مقام شامخ اطلاق و شهود وجود جمعی کامل اطلاق، جمیع کثرات را به شهود و علم واحد مبرا از علوم صوری ارتسامی قبل از تحقق خارجی کثرات به وجود خاص خود و ملازمه تام بین صورت قدری و صور متحققه در عالم کثرت مادی. و ملازمه مخصوص بین عقل کلی و عقل جزئی لازم صریح ذات

بحق تصویر نکرده است و هرکس درک کند که حق تعالی واحد حقیقی است و ترکیب که ملازم امکان است در ذات حق راه ندارد، بدون توقف حکم به امتناع می‌کند. درک صحیح معنی صدور و تعقل این مهم که صریح ذات حق مبدأ صدور معلول است و در ذات علت، باید حیثیت یا جهت یا مناسبت و یا سنخیت مصحح صدور مخلوق متحقق باشد تا معلول تحقق یابد و هر معلول امکانی محفوف به دو ضرورت است، ضرورت در ذات علت که سابق بر وجود مخلوق است و ضرورت بشرط المحمول که عین وجود خارجی معلول است که «الشیء مالم یجب لم یوجد، الشیء مالم یتشخص لم یوجد» و «الشیء مالم ینسد جمیع انحاء عدمه لم یوجد» و «فعل کل فاعل مثل طبیعته».

بین عرفا و حکما و محققان از متکلمان، در اینکه اول صادر از حق باید واحد باشد، متفق القولند، ولی عرفا صادر نخست را وجود عام و وجود منبسط و فیض مقدس و اول کلمه «قرعت» اسماع الممكنات و کلمه کن الوجودیه... می‌دانند و ارباب تحقیق صادر اول را عقل اول می‌دانند و عرفای عظام عقل را اولین تعیین یا قیدی می‌دانند که وجود مطلق مقید به قید اطلاق، آن را قبول می‌کند و از وجود مطلق و عقل اول تعبیر به حقیقت محمدیه کرده‌مانند و نگارنده بیان می‌کنم که احادیث عقل منقول در اصول کافی بعضی صریح در عقل و برخی مثلاً ملازم با عقل اول و بعضی با تنبیهات و ذکر شواهد به عقل اول تطبیق می‌شود. و عقل اول که از آن به عقل کلی تعبیر کرده‌مانند با عقول نفسانی یا مرتبه اعلای نفوس بالغ به مقام تعقل و درک معانی صرفه تباین وجودی ندارد و احکام هریک به جهاتی که ذکر می‌شود در دیگری سرایت دارد، از قبیل سرایت حقیقت در رقیقت و اصل به فرع یا اتحاد حقیقت و رقیقت و خطاب کروی جهات حق «بک اعاقب و بک اثیب» و یا امر به «اقبال» و «ادبار» در هر دو عقل (کلی و جزئی) حقیقت دارد و صادق یا مطبق است.

انحطاط و تنزل یا هبوط بنا به تصریح قرآن کریم حقیقت وجود را از مقام فردا نیست و وحدت خارج می‌کند.

و عقل نیز با اینکه نسبت به عوالم برزخیه، در وحدت متوغل است ولی بعد از هبوط از مقام اطلاق به عقل دوم که تنزل یافت در آن، حد عدمی ظاهرتر و بارزتر می‌شود و عجب آنکه کثرت نیز هرگز از وحدت به کلی جدا نمی‌شود و هر کثیری از آن جهت که تحقق وجودی دارد، واحد است ولی وحدت متفاوتند.

چون حق مقوم اشیاء است در عین بساطت ذات و اتصاف به وحدت مبرا از کثرت، معیت قیومیه با اشیاء دارد، وحدت مبداء تقوم کثرات و منشأ تشخیص کثرات وجودیه، که در این صورت وحدت توأم با کثرات است، لذا رئیس مکرر در کلمات خود می‌گوید «هوالفرد و غیره زوج ترکیبی» چه آنکه کثرت امری جز تعدد جهات و امور عدمیه ملازم با وجود نمی‌باشد و کثرت به کلی معرا از وحدت، وجود ندارد.

ابوحامد به گمان اینکه به بیخ کلام حکما و اعماق کائنات رسیده است مطالبی اظهار می‌کند که با کمال تأسف معلوم می‌شود در این مسأله مطالب ابن‌سینا را مس‌نکرده است.

گویا داب ساکنان نظامیه (شاید مکان غیر نظامیه) بر این اصل استوار بوده است که باید گفت همه چیز را می‌دانیم و به بیخ علم رسیده‌ایم. کسی که کتاب بنام تهافت الفلاسفه می‌نویسد، باید مطالب فلاسفه را بفهمد و تمام افکار فلاسفه، خلاصه در کلمات رئیس ابن‌سینا نمی‌باشد، چه آنکه در مسأله صدور واحد از کثیر، جمعی مصرند که از عقل اول و دوم و سوم و... کثرت ظاهر صادر نمی‌شود، یعنی در عقل واقع در قرب جوار حق آنقدر کثرتی که وافی به صدور اجسام باشد وجود ندارد و عدد ملائکه واقعه در عالم جبروت را خدا می‌داند و بس و تعدید ملائکه در ده عقل یا بیشتر، از قوه بشر خارج است و شیخ نیز در این باب قاطعانه سخن نگفته است و صدور کثرت طولیه بعد از تنزلات کثیره

نفوس بالغه به مقام تعقل. و رجوع فروع جزئی به اصل کلی اطلاقی بدون حلول و اتحاد با زبان خاص وحی و ولایت که موجب قطع و یقین است و اهل فن شک در صدور آن از صاحب روح اعظم و انسان کامل حادث ازلی نمی‌نماید و چه بسا مبتلایان به قصور ذاتی و نفوس منغم در اوهام قلباً از قبول آن امتناع ورزند. با دقت در آنچه ذکر شد، معلوم می‌شود که اعتقاد به اولین صادر از غیب هستی که القاب و اسماء مختلف دارد، امری بدون سابقه در احادیث مسلمه مقبول عند الفریقین نمی‌باشد بلکه شخص وارد به اصول و قواعد عرفانی و فلسفی در آنچه مذکور افتاد شک به خود راه نمی‌دهد و نیز از آن روایات صراحه فهمیده می‌شود که صادر اول بلکه کلیه سواکن جبروت، انوار صرفاند، نه وجوداتی مظلم. و حقیقت محمدیه (ص) که مظهر تام جمیع اسماء الهیه است نور الانوار و مبدأ جمیع انوار است

### نقد بر اشکال غزالی بر قاعده صدور از واحد

ابوحامد غزالی در تهافت گفته است: بنا بر اصول فلاسفه، عالم مخلوق خداوند نیست، چون آنها خداوند را واحد می‌دانند و معتقدند که از واحد جز واحد من جمیع الجهات، صادر نمی‌شود.

عرض کردم احدی از فلاسفه نگفته است از حق بسیط من جمیع الجهات، جز واحد من جمیع الجهات صادر نمی‌شود، چه آنکه واحد من جمیع الجهات منحصر به حق تعالی است و روی این اشتباه بزرگ گفته است باید بنا بر مبنای حکما، کثیر موجود نباشد.

غزالی به این مطلب توجه نکرده است که اصل کثرت با وحدت توأم است و همان صادر اول دارای وجود متقوم به حق است و در عین تقوم به حق چون منتزل از حق تعالی است و دارای وجود محدود توأم با حد عدمی است، مرکب است از جهت وجدان و فقدان و از مقام وحدت صرفه حقه حقیقه انحطاط دارد و این



منشأ عقول عرضیه و ارباب انواع است. و فیض وجود بعد از هبوط و نزول در عقول عرضیه، بر مراتب و درجات برزخیه مرور نموده و آخرین سماء برزخی نازلترین وجود اجسام نوری برزخیه است که با یک مرتبه تنزل، در صورت بساطت مبدء تراکیب ظاهر می شود و عقل از نحوه وجود و چگونگی پیدایش آن بی اطلاع است و اهل عرفان نیز. و شاید انبیاء به تفصیل و جزئیات مظاهر وجودی آگاه نباشند، علام الفیوت از اسماء مختصه حق است.

عقل به نحو کلی درک می کند که کثرت از وحدت حاصل می شود و مرتبه نازله وجود اضعف ظهور وجود و مقدمه است از برای تکامل و تحقق قوس صعود و پیدایش موالید. و برهان فقط قائم است که بعد از فعل و انفعالات کثیره از ناحیه تراکم تجلیات الهیه مواد به طرف ترکیب متمایل و به جانب موالید منعطف می شود. بنابراین مرام، افلاک و نفوس فلکی و موالید، از عقول عرضیه صادر می شوند، و جهت تکثر و تعدد نفوس و ابدان در اجسام، مستند به رب النوع، با وساطت عوالم مثالیه و جهت عقلانی افلاک ظل رب النوع و جسم فلک مستند به جهت مثالی افلاک به «هور قلبیا» معروف است و بالاخره مثال فلکی و عقل و خیال آن مستند به ارباب انواع است و عقل مبدء اجسام، نازلترین درجات عقول است که قریبالافق با نفس می باشد. اشراقیه و صوفیه برآنند که مبدء اجسام مادی، اجسام مثالی است.

ابن سینا، در این مسأله که از واحد بسیط صرف و وجود بحث مبرا از جهتی و جهتی و منزله از جهات متکثره، جز واحد صادر نشود، برهانی غیر قابل خدشه همانطوری که ذکر شد، اقامت نموده است و در اعتبار کثرت در عقل اول که اولین کثرت ظاهر در دار وجود می باشد محق است، چه آنکه عقل «بسیط الحقیقه» به نحو اطلاق نمی باشد، دارای وجودی بسیط است که در عین بساطت محدود و قهراً مرکب است از جهت

متحصل و لامتحصل، و از ناحیه همین کثرت، وجود بعد از تنزلات توأم با کثرات متضاعفه می گردد. و این اشکال یا منع بر شیخ وارد است که این کثرت وجداناً مصحح صدور جسمانیات موجود در افلاک بنا بر هیئت بظلمیوسی نمی باشد و حصول اجسام، چه فلکی که ابداعی است و چه اجسام در عالم ماده که از طریق حرکت حاصل می شود، از ملائکه واقع در جوار حق که جهت امکانی آنها مندک در نور غیر متناهی حق و نورالانوار است صادر نمی شود و این نیز مبرهن است که کثرت افرادی ناشی از ماده و استعداد، از جهت فاعلی نیز می تواند تحقق پیدا نماید، نظیر کثرت افرادی در ملکوت مثالی و اجسام نورانی که فقط مستند است به جهات فاعلیه در عقل. ابن سینا نیز در اینکه حتماً عقل اول از ناحیه جهات متکثره منشأ اجسام فلکی توأم با نفوس دارای تعقل و تسخیل می باشد، جازم نیست و شاید در مواردی به تمحجج افتاده است و کفاه شأناً.

مقصود آنکه کثرت از عوارض حقیقت وحدت و منبعث از وحدت است و کثرت در همه جا به تبع وحدت تسحق دارد. و این نکته چنان بر صاحب تهاقت پوشیده است که از نهایت حیرت دچار پریشان گوئی شده ولی بعد از نجات از علم کلام آنچنانی که قسمتی از آن را به صورت «لجام العوام» در آورده است. و حال آنکه بشر غیر معصوم بدون «لجام» قدری شلوغی بار می آورد. و اگر عقل مقهور احساسات نگردد، خود عقال و «لجام» است. و نفس بعد از بلوغ به مقام عقل بالفعل خصوصاً در مقام رسیدن به مرتبه خلاقیت نسبت به صور ادراکیه محضه معرا از ماده و مقدار و حصول ملکه درک کلیات و حقایق سعی در دیار حقایق ارسالیه از قواطن جبروت، به عالم انوار محضه پیوسته است. و حصول ملکه اتصال به عالم انوار به شرط عدم آلودگی نفس به تبعات ملکات و خلقیات خاص مرتبه نازله نفس از عوامل بهیمی و شیطانی و

عبد نموده، و در نتیجه اراده و رضا و سخط عبد سالک مبدل به اراده و رضاء و سخط الهی گردیده. به این معنا که عبد «لا یری لنفسه رضاً و نفعاً و ضرراً» بلکه اراده خود را مندک و فانی در اراده مطلقه حق می‌بیند به نحوی که اگر حق او را در نار بخواهد، بین جنت و نار تمیز نمی‌دهد و نار را اختیار نماید «پسندد آنچه جانان می‌پسندد» كما اشار الی هذا المقام علی و ابناؤه، علیه و علیهم السلام، فی موارد متعدده و این مقام اختصاص به ارباب محبت خالصه و مجذوبان و محبوبان حق دارد و از خواص ولایت کلیه است.

#### اعتذار

برخی از مباحثی که در این مقالات عنوان شده است از مسائل غامضه و عویصه بشمار می‌رود، لذا به تکرار بعضی از آن مبادرت شد. در طی این مقاله با تعبیر دیگر در اطراف بحث از صادر اول که در روایات عامه و خاصه نیز از آن به عبارات مختلف تعبیر شده است، بحث می‌شود.

اشکالات و نیز مناقشاتی را که ابو حامد غزالی حول این مسأله و مسائل دیگر ذکر کرده است، علمای اشعری بعد از او با تعبیری دیگر، همان مناقشات را عنوان کرده‌اند. لذا بعد از نقل مطلب او از دیگران نیز مطالبی نقل خواهد شد. بارها عرض شد که مناقشات یا شبهاتی که حول مباحث مهم الهی از قبیل اثبات واجب و وحدت حقیقت حق و صفات حق و نحوه صدور کثرت از مبدأ وجود و مسأله علم حق قبل از کثرت، ذکر شده است، در حقیقت در مقام دفاع از مبانی و اساس و قواعد مقرر در کتب مشایخ متکلمان اشاعره به عمل آمد، و ربطی به شریعت اسلام ندارد و این مرض خانمان‌سوز در کتب فرق مختلف وجود دارد و هر صاحب منصب علمی در دوران علم کلام طریق خود را حق و دیگر طرق را باطل دانسته است که «وللناس فیما یعشقون مذاهب».

عبور از تبعات نفس اماره، و تخلق به اخلاق اولیاء و بلوغ به مقام نفس مطمئنه، به صریح ذات و تمامیت هویت مظهر تجلیات خاصه الهیه و عنایت ربانیه می‌گردد و اتصال به جبروت برای روح از «حال» به «مقام» تبدیل می‌شود.

نفس مطمئنه نفسی را گویند که استعداد ذاتی و قوه کمال آن به تمام هویت بالفعل شود، و حالت منتظره در کتاب استعدادش باقی نماند و خطاب «ارجعی» را به صریح ذات اجابت گوید. نفس مطمئنه را به نفس بالغ به «مقام السکینه» و نفس بالغ به اعلی درجات از کمال که مطلقاً در آن جهت اضطراب و عدم آرامش وجود نداشته باشد و مطلوب و مقصود و مورد عنایت خالصه حق واقع شود که رجوع به حق با سخط و عدم رضای حق سازگار نباشد و دخول در باب رضا جز با رضا به قضاء الهی و تحقق به عبودیت خاصه تحقق نیابد، تعبیر کرده‌اند.

در کتاب عقل و جهل کافی تألیف شیخنا الاقدم الکلینی از جمله مقامات شریفه عقل یعنی اول صادر از حق رضا بقضاء الله و ترک شکایت از مقدرات است «بل الرضا من اعلی مقامات المقربین، لانه ثمره المحبه، فیجب علی کل مؤمن ان یرضی بقضاء الله فی کل ما قضی و قدره. قال الله تعالی: رضی الله عنهم و رضوا عنه (مائده/ ۱۱۹) و قال: و مساکن طیبه فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر (توبه/ ۷۲) فقد رفع الله الرضا فوق جنات عدن، كما وقع ذکره فوق الصلوة... فرضوان الله رب الجنة اعلی من الجنة بل هی غایة سکان الجنان».

(شرح اصول کافی صدر الحکما و العرفاء).

مرتبه ادنای رضا، همان حاصل فرموده «رضینا بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد (ص) نبیاً و رسولاً» می‌باشد که صاحب منازل از آن به «قطب رحی الاسلام و هو یظهر من الشرک الاکبر» تعبیر نموده است و درجه اعلای رضا، الرضاء برضی الله می‌باشد که حق از ناحیه تجلی خاص این مرتبه، صفات خود را جانشین صفات

للموجودات مراتب فی الموجودية، ولوجود نشئات متفاوتة، بعضها اتم و اشرف و بعضها انقص و اخس (كالنشأة الالهية والعقلية والنفسية) ولكل نشأة احكام و لوازم تناسب تلك النشأة. و يعلم ايضاً، ان النشأة الوجودية كلما كانت ارفع واعلى، كانت الوجودات فيها الى الوحدة والجمعية اقرب، وكلما كانت انزل و اضعف، كانت الى التكثر والفرقة والتضاد اميل، فاكثرت المهيئات المتضادة في هذا العالم الطبيعي غير متضادة في العالم النفساني، كالسواد والبياض والحرارة والبرودة، فان كل طرفين من هذا الاطراف متضادان في هذا الوجود الطبيعي غير مجتمعين في جسم واحد لقصورهما عن الجمعية و قصور الجسم الطبيعي عن قبولهما معاً في زمان واحد، وهما معاً موجودان في خيال واحد. و كذا الاختلافات في عالم النفس متفقة الوجود في عالم العقل\*.

### نقل گفتاری چند از اثولوجيا درنحوه

#### تحقق کثرات به وجود جمعی عقلی

شیخ یونانی، افلوطين که در مباحث<sup>۶</sup> ربوبیات- بنا بر آنچه که از قدمای حکما در دسترس ماست- در بین آنان بی نظیر و یادارای مزایای خاص است و کلمات او بسعد از قسرون مستمادی میمانند الماس می درخشد، در مقام تقریر این عویصه که حقایق متفرق در برزخ و مثال و عالم شهادت بوجودی جمعی مناسب با عالم دهر، در وجود ملکوتی به نحو وحدت و جمعیت موجود است گوید: «ان الانسان الحسی صنم للانسان العقلی. والانسان العقلی روحانی و جمیع

مسأله صدور کثیر از واحد به وحدت حقه حقیقیه اطلاقیه و بسیط از جمیع جهات، از امهات مباحث الهی است و تصور واحد حقیقی و بسیط الحقیقه که از آن به وجود صرف و واجب من جمیع الجهات و تمام حقیقت واجب، و نورالانوار در مشرب حکمت اشراق و به حقیقت وجود و احدیت ذاتیه و غیب الغیوب و عنقاء مغرب بنا بر مشرب عرفا و احدی الذات و احدی المعنی بنا به روایات اهل البیت<sup>۷</sup> تعبیر می شود، از غوامض مباحث الهی است و هر کس در قاعده الواحد اظهار شک نموده است تصور درستی از وحدت حق ندارد و یا العیاذ بالله حق تعالی را واحد حقیقی نمی داند و کثرت واقعی در مبدأ فیاض قائل است، مثل اتباع شیخ اشعری از قبیل ابو حامد در تهافت و خطیب رازی و محمد شهرستانی در آثار خود.

اشاعره ذوات ممکنات را مستقل دانسته و فعل صادر از ممکنات را (بدون واسطه و بدون تعقل مناسب بین آثار و مبادی آثار) یکسره مستند به حق می دانند و به اراده جبرافیه قائل هستند، ابو حامد غزالی بعد از گرایش به عرفان به این مسلک (جبر در افعال) سخت پایبند است. ما در مباحث آینده، عبارات تهافت را مورد دقت و مناقشه قرار می دهیم و از کتاب احیاء علوم الدین نیز مطالبی نقل می کنیم. قبل از نقل چند مطلب از اثولوجیا، برای بدست آمدن زمینه بحث به نقل کلامی از صدرالحکما مبادرت می شود.

### سخنی از صدر المتألهین در علم

#### خدا به اشیاء پیش از کثرت

قال افضل المحققين و شيخ العرفاء الكاملين صدر المتألهين في بيان كيفية علمه تعالى بالاشياء قبل الكثرة على سبيل التفصيل:

«ومن الامور الواجبة ادراكها وتحققها لمن اراد ان يكون رجلاً عارفاً بالحكمة الالهية ان يعلم، ان

\* آخر مبحث علم حق به تفصیل وجود- الهیات بالمعنی الاخص.

<sup>۶</sup> الميمر الثاني، اثولوجيا، چاپ نگارنده حقیق.

حکمای اشراق در یونان روشی خاص داشتند، و علم را با عبادات و تزکیه نفس توأم می نمودند و به معرفت نفس توجه تام داشتند ولی شعاع دید آنها هرگز به وسعت اندیشه عرفا و حکمای خودمان نیست.

حقایق در آن مقام، به علمی در نهایت انکشاف بدون جهل مشهود حق و حق به منزله مرات مبدأ انکشاف همه حقایق است و هر انکشاف و ظهوری، ظل آن مقام محسوب می‌شود.

عقل، جامع جمیع تعینات و مشتمل بر جمیع کثرات است به وجودی واحد به وحدت اطلاق و در علم حضوری غیر صوری، علم واحد، مشتمل است بر معلومات متکثر به وجودی فارد، در بردارد «علم بما کان وما هو کائن و ما یکون من الازل الی الابد» را از این حقیقت ختم نبوت و ولایت محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی اولاده با تلویح و اشاره و بسا عبارتی کوتاه و رسا در وصف این ملک روحانی که اولین جلوه آن حضرت در مقام تعین خلقی است فرمود «له رؤس بعدد رؤس الخلاق» و در این ام‌الکتاب و کتاب مبین، اسماء همه خلائق من الاولین و الاخرین مکتوب است، نه از سنخ کتابت در قرطاس و عجب آنکه در کلام شیخ یونانی\* به زبان حکمت نه زبان ولایت، این گوهر تابناک تا حدی که عقل انسان متفکر و متضلع در الهیات توانائی دارد، معرفی شده است، از این قرار: «واما العقل فان الفضائل فيه جميعاً دائماً لاجئاً موجودة و حیناً غیر موجودة، بل فيه ابدأ. وهی وان کانت دائمة فانها فيه مستفادة (ای مفاضة من الحق) من أجل ان العقل انما يفيدها من العلة الاولى، واما العلة الاولى فان الفضائل فيها بنوع اعلى.» چه آنکه فضائل متحقق در صادر نخست ظل کمالات جمعی الهی است.

حقایق موجود در عوالم طولی و عرضی در ذات حق مکشوف‌تر و مشهودتر است و مشهود و معلوم در آن مقام از نهایت قوت و تمامیت قابل وصف نیست و به علم به وجه، عقل آن را می‌داند و صفات کمالیه حق به

اعضائه روحانیه. لیس موضع‌العین فيه غیرموضع الید و لاموضع الاعضاء کلها مختلفة».

در مقام غیب نفس، علم و اراده و قدرت و سميع و بصر و کلام و حیات، به وجودی جمعی موجودند و اعضا متفرق در مرتبه نازله انسان از قبیل چشم و گوش و ید و رجل، مثلاً به وجودی مناسب با مقام وحدت و جمعیت در نفس تحقق دارد. نفس در مقام تعین به تعقل و مرتبه تروحن تام از مقدار ماده، به چشم عقلی می‌بیند و به سمع عقلانی می‌شنود و به شم عقلی می‌بوید و به ذوق عقلی می‌چشد و ان سئلت الحق به نمو عقلی رشد می‌کند، چه آنکه غذای نفس، علوم و ادراکات عقلی و رشد آن نیز رشد معنوی است، لذا قبله‌الانبیاء و الاولیا، می‌فرماید: «روحوا نفوسکم ببديع الحکمة لانها (فانها) تکل کما تکل الابدان».

در عالم عقل قوای مادی افراد انسان مثلاً به وجودی عقلانی موجود است و موضع رجل و ید و عین و سمع، واحد است. در آنجا مشک و رائحه آن واحد است. متفرقات در عالم ماده، مجتمعات در عالم دهرند. نفس انسانی در غیب ذات خود، حدیث نفس می‌کند و به سمع عقلی کلام غیبی خود را می‌شنود و به تکلم ذاتی صور مستجن در غیب ذات خود را در مرتبه تفصیل ظاهر می‌کند و هکذا...

بحث ما در این بود که در مخلوق اول که از آن به حقیقت محمدیه و یا آدم اول و قلم و روح کلی و... تعبیر شده است، همه حقایق ملک و ملکوت به وجودی جبروتی موجودند و این حقیقت به اعتبار جمعیت نسبت به ملائکه جبروت و ملائکه موجود در عوالم برزخی و مادی بلکه کلیه حقایق نازله به وساطت عقل، قضاء الهی و نسبت به تعین ثانی قدر است، کما اینکه مرتبه و احادیث اولین طلوع اشیاء از غیب وجود به وجود قدری، مسبوق به قضاء الهی و مرتبه احادیث است و اشیاء به وجودی جمعی در آن مشهود، مشهود حق و اولین مرتبه قضا و ام‌الکتاب می‌باشد.

\* المیمر العاشر، اتولوجیا، مطبوع در حواشی قیسات- اول میمردهم. چهار میمر این کتاب با شرح قاضی سعید در منتخبات فلسفی حقیر بطبع رسیده است. این کتاب را باید با مقابله با نسخ قدیمی کم علط چاپ کرد.

بدون تجافی از مقام جبروتی خود، وبعد از ظهور در مظاهر خلقی به معراج تحلیلی به اصل اول خود پیوندد و مفتاح خزائن غیب در قوس نزول و مفتاح و وسیله رجوع خلق به حق در قوس صعود است و له الشفاعة السامة وانجار النقايس بالكامل يعد من اقسام الشفاعة وان لنبینا(ص) شفاعة مقبولة باتفاق جميع المسلمين.

شیخ یونانی (رحمات الله علیه) در اول میمردهم از اثولوجیا گفته است: «ان الواحد المحض هو علا الاشياء كلها وليس كشيء من الاشياء، بل هو بدو الشيء وليس هو الاشياء بل الاشياء كلها منه (فيه خ ل) وليس هو شيء من الاشياء، وذلك ان الاشياء كلها انما انبجست منه وبه نباتها وقوامها واليه مرجعها».

در کافی و توحید صدوق در باب جواز اطلاق الشيء عليه تعالى، مکرر اهل بیت علیهم السلام، می فرمایند «شيء لا كالأشياء» و در این عبارت سعی فرموده اند که اصحاب در ورطه تشبیه و تعطیل گرفتار نشوند و جمله «يخرجه عن الحدین، حد التعطیل وحد التشبیه» کثیر الدور بر لسان مبارک ارباب عصمت است. کریمه «وهو معکم اینما کنتم» صریح در معیت قیومیة حق است و «الا الى الله تصیر الامور» والیه الرجعی» دلالت بر ظهور اشیا از حق و رجوع اشیا به او است و علت فاعلی و غائی، مبدأ المبادی و غایت الغایات است.

### شرح کلامی از اثولوجیا

قال فی اوائل المیمر المذكور: «فان قال قائل: کیف يمكن ان يكون الاشياء من الواحد المحض والواحد المبسوط الذي ليس فيه ثنوية ولا كثرة بجهة من الجهات؟ قلنا: لانه واحد محض مبسوط ليس فيه شيء من الاشياء، فلما كان واحداً محضاً انبجست منه الاشياء كلها. وذلك انه لما لم يكن هوية، انبجست منه الهويات». یعنی آن حقیقت بیهمال از نهایت وحدت مبدأ کثرات است و سر مبدئیت کثرت را در واحد محض

تحقیقی منزّه از ادراک و وصف، به وجودی واحد متحد با ذات است و تمامیت و کمال وجودی آن حد و نهایت ندارد و به وصف در نمی آید «ولا یحیطون به علماً و عنت الوجوه...» (طه/ ۱۱۰ و ۱۱۱) و با عبارات و اشارات همین اندازه باید گفت که حقایق در مشهد علم ربوبی به علمی واجب و شهودی که به بالاتر از آن نمی توان توصیف کرد موجود است و او خود را می شناسد و تنزیه و توحید و توصیف آن حقیقت اختصاص به خود او دارد و اگر ما را امر به تنزیه و تسبیح و تحمید نفرموده بود، آنهم به لسان انبیاء، باید خاموش بودیم که «خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست».

سید الساجدین و امام العالمین به ساحت قدس ربوبی عرض کرد: «الهی لولا الواجب من قبول امرک، لنزھتک من ذکرک ایاک، علی ان ذکرک لک بقدری لا بقدرک... ومن اعظم النعم علينا جريان ذکرک علی الستنا واذنک لنا بدعائک» عبادات و ادعیه مقدمه است از برای تحقق به مقام عبودیت که «ما فقدھا فی العبودية وجدها فی الربوبية» نیل به تحقق و تمحض به مقام عبودیت صرفاً اختصاص به اهل الله یا آل الله دارد، و قبائی است که به قامت هر کس ندرختانند.

حقایق مفاض یا منتزل در صادر نخست و عقل اول، میرا از تجزیه و تقدر و منزّه از زمان و مکان و جهات است و موجود ابداعی عقلانی بخصوص صادر اول آنچه بر آن افاضه شده است ازلی و ابدی است و این ملک روحانی حالت منتظره و کمالات ثانیه ندارد و «له مقام معلوم» و نوع آن منحصر بفرّد است و به آن نور محمدی و جلوه علوی نیز اطلاق شده است و آنچه بر ملک و ملکوت افاضه می شود من الازل الی الابد از طریق این حقیقت بسیطه به موجودات می رسد که از وجوه خلاقیت حق محسوب می شود و چون واسطه ترقیم نقوش امکانیه است به آن وجود بیهمال قلم نیز اطلاق شده و مورد خطاب تکوینی «أدبروا قبل» قرار گرفته است و به معراج ترکیبی در همه اشیا ظاهر، بلکه متجلی و منتزل است،

به اوهامشان، کتاب و سنت نیز نفعی به حال آنها نداشت و روایات شیعه در مبدأ و صفات کمالیه و وحدت حقه حق و نحوه معیت حق بااشیاء و مسأله خلق اعمال و دیگر عویصات در نقطه مقابل فرق متکلمین از عامه قرار دارد، آن جماعت به جای تفکر، طایفه اثنا عشریه را متهم به پیروی از حکما کرده‌اند و زحمت مراجعه به جوامع شیعه را هم به خود نداده‌اند و قرون متمادی مصداق بالاتفاق «ذره‌م فی خوضهم یلعبون» گردیدند. ما در مقام تحقیق در اصول و ارکان عقاید سه روایات وارد از طریق خودمان در مطاوی تحقیق مطالب بر سبیل برهان و عقل بحث خواهیم کرد تا به خوبی کالنار علی المنار و کالشمس فی رابعة النهار واضح شود که مبانی حکما و تحقیقات آنها موجب نمی‌شود که کسی گمان کند، معارف صاحبان ولایت کلیه برتری خود را حفظ ننماید و مبانی حکما موجب تصرف سنت و لویه نمی‌شود.

هر فرق است بین مسائل عقل نظری خالی از شوائب اوهام ارباب جدال و مشاغبات و تهافتات و الصراعات الکلامیه با مسائل جدلی و مشاغبی و وهمی آنها، و نیز فرق واضح است بین مدرکات عقل ورزیده و مشاهدات ارباب عصمت که مستکفی بالذات و بی‌نیاز از علوم بشریه و معلم بشری‌اند با مدرکات بشر عادی، گرچه در اوج علم باشد، چه رسد به اهل و هم و جدال.

### شرح کلامی دیگر از اثولوجیا

در تحقیق صدور کثیر از واحد

قال الشيخ البارغ اليونانی «واقول واختصر القول، انه لمالم یکن شیئاً من الاشیاء، رأیت الاشیاء کلها منه، غیر انه وان کانت الاشیاء کلها انما انبجست منه، فان الهویة الاولى اعنی به هویة العقل هی التی انبجست منه اولاً بغیر وسط، ثم انبجست منه جمیع هویات الاشیاء التی فی العالم الاعلی و العالم الاسفل بتوسط هویة العقل و العالم العقلی...» الی ان ساق الکلام بقوله: «ان الواحد

توان یافت و چون حق وجود صرف است، هویت ماهوی ندارد، لذا خلاق است و ممکنات مفیض وجود نیستند.

شیخ یونانی بر خلاف غزالی در تهافت و خطیب رازی در همه جا و محمد شهرستانی در آثار خود، حق را واحد بسیط حقیقی می‌داند و در مقام رفع حیرت از کسانی که مبهوت مانده‌اند از این اصول مهم که واحد بسیط حقیقی مبرا و منزله از کثرت به چه نحو مبدأ کثرات متضاعفه در سلسله وجودات است، می‌فرماید: حل مشکل را باید در بساطت ذاتی حق جستجو نمود، چون واحد است به وحدت حقه حقیقیه اطلاقیه و مشتمل است بر علم به کلیه اشیاء در عین وحدت ذات، مبدأ ظهور کثرات است. و فتح باب کثرات و واسطه ظهور خیرات و برکات عقل است که با حفظ بساطت وجودی مشتمل است بر کثرت، کثرتی که بعد از تحقیق در هویت عقل خواهد شد و غزالی چون حق را واحد حقیقی نمی‌داند، از کلام رئیس و معلم که حق را بسیط الحقیقه می‌داند، سرسام گرفته و عنان قلم را رها نموده است.

صاحبانولوجیا صریحاً ماهیت را از حق نفی و تصریح کرد که چون حق از سنخ ماهیات نیست، مبدأ ظهور کثرات است و متصف به وحدت حقه حقیقیه مشتمل بر کافه اسماء حسنی و صفات علیا از نهایت تمامیت و صمدیت، منشأ فیضان وجود است و اسم «القیاض» از اسماء مبارکه الهیه است.

کتاب و سنت و لویه تصریحاً و تلویحاً مسمو است از آنچه که ذکر شد و اشاعره و معتزله به واسطه اخذ به مشهورات و ظنون، در مباحثی که قطع حجت است، بر خلاف کتاب و سنت صریحاً در حق کثرت قائلند و یا نفی صفات کمالیه از حق نموده‌اند و احاطه قیومیه حق «وهو معکم» و معیت قیومیه را حمل بر معیت علمی نموده‌اند و در خلق اعمال نیز دچار آن همه زلات شده‌اند، نه از عقل صریح مدد گرفته‌اند و قهراً با ابتلاء

آنچه ذکر شد، مختصری بود از آنچه در کلمات ارباب تحقیق از قدما دیده می‌شود، کلماتی که از حیث قوت و متانت حیرت‌آور است، لذا جمعی گوهرشناس از محققان مسلمان، معتقد شده‌اند که قدمای یونان این سنخ کلمات را از انبیاء گرفته‌اند. و آنها از طریق معرفت نفس (نه نفس مظلم مادی و شبح مکمم چنانی) به معرفت رب به اندازهای که در خور استعداد آنها بود رسیده‌اند.

در مصباح الشریعة از مولای ارباب عرفان (علیه السلام) منقول است: اطلبوا العلم ولو بالصین و هو معرفة النفس، من عرف نفسه فقد عرف ربه.

وقیل: کان مکتوبا علی بعض الہیا کل المشیدة فی قدیم الزمان: «ما نزل من السماء کتاب الاوفیہ: یا انسان، اعرف نفسک تعرف ربک».

رئیس ابن سینا گفته است: «ان الاوائل کانوا مکلفین بالخوض فی معرفة النفس، لوحی مہبط علیہم ببعض الہیا کل الالہیة یقول: یا انسان اعرف نفسک، تعرف ربک».

معرفت نفس بعد از ترقی نفس از مقام عقل به مقام قلب و ورود در ابواب مکاشفه یا مشاهده، با معرفت ماسوی الله توأم می‌شود و از اخبارات قدمای از حکما می‌توان فهمید که آنها به فنای علمی دست یافته‌اند و از اخبارات اهل معرفت می‌توان فهمید که درجه و مقام آنان در چه حد است. و برخی (از جمله شیخ اشراق) بین فنای علمی و عینی فرق گذاشته‌اند.

قدما از هبوط نفوس انسانی نیز سخن گفته‌اند و در مقام بیان کثیری از حقایق به رمز یا شبه رمز مطالبی عالی تقریر کرده‌اند.

\* اغلب ولایتی‌ها از ولایت، ولایت مکه و مدینه می‌فهمند و از همه می‌خواهند که همین قسم بفهمند.

بمعنی مراد از هیکل یا هیاکل بنا یا بناهای عظیم است که بعنوان معبد شناخته می‌شد. الہیکل فی الاصل البناء العظیم والمشید کما قال الشارح المحقق لمقاصد حکمة الاشراق.

الحق الذی هو فوق التمام لما ابدع الشیء التام، التفت ذلک التام الی مبدعه و القی بصره علیہ، امتلاً منه نوراً و بہاءً فصار عقلاً...»

مقصود آنکه اول ما صدر از آنجا که واسطه در فیض و اشرف کائنات است، جامع جمیع نشئات وجودی می‌باشد، به نحو اعلی و اتم و از آنجا که متقوم به حق و نحوه وجود آن وجودی فقری است، فعل او فعل حق و اراده او، اراده حق و لا یشاء الا ما یشاء الله و بأمره یفعل، به اعتبار مقام باطن ولایت کلیه. همین عقل که از آن به نور محمدی تعبیر می‌شود، اول موجودی است که با آن حضرت بیعت کرد، چه آنکه مقام ولایت کلیه یا نبوت تعریفی آن حضرت، وجود منبسط و مشیت فعلیه و نفس رحمانی است و ما وقعت تحت ذل کلمه «کن» الوجودیه، بلکه او علیہ السلام، نفس کلمه کن وجودیه است و ورثه احوال و مقامات و علوم او، در این مقام متحدند به تحقیقی واحد.

عقل اول، اول تعینی است که هویت ساریه و وجود منبسط و کلمه کن وجودیه به خود می‌گیرد. ما چه صادر اول را مشیت فعلیه و چه عقل اول بدانیم (بنا بر اختلاف مشارب) صادر اول همان اسم النور مبدأ ظهور انوار است و حق به اسم نور یا اسم ظاهر و یا اسم رحمان، مبدأ ظهور اشیاء است. و در اصول کافی (ج ۱) از مقام ولایت کلیه به نور سماوات و ارض، تعبیر شده است و العیاذ باللہ جهت ظلمت در آن وجود ندارد، اگرچه در کلام برخی از مسالک تفوه به جهت ظلمت شده بدون آنکه معنای حقیقت محمدیه را بفهمند و بین حقیقت محمدیه و نبوت تعریفی و بین ظهور آن حقیقت در عالم ملک و متحقق به وجود جزئی شخصی صاحب نبوت تشریحی و متعین به ختمیت\* ولایت و نبوت در قوس صعود، تمایز بفهمند، که فهم آن نهایت ادراک عقل نظری است، بااستمداد از انوار ولایت به شرط داشتن ذوق سلیم و طبع مستقیم می‌توان تا اندازهای که بنیة عقل توانائی دارد آن را به علم به وجه درک کرد.

## نقل و تأیید

اطلاق شده است. نفوس قبل از ظهور در نشأت ماده و عالم قوا و استعدادات به وجود خاص خود وجود ندارد بلکه به وجود قدری یا قضائی در جهات فاعلیه ارواح و عقول جبروتی به کینونت عقلانی و در عالم برزخ به وجود برزخی که از آن به جهات فاعلیه متحقق در عالم جبروت یا برزخ تعبیر کرده‌اند تحقق دارند، و وجود خاص نفوس عبارت است از تحقق در عالم ماده و لا یبعد ان یکون سقوط الریش رمزاً عما فیها مما بالقوة والارتیاش رمزاً لتلویح وایماء عن خروجها من القوة الی الفعل و بعد استکمالها بالعقل النظری والعملی یرجع الی جوار رحمة الله.

نفس دارای دو جناح است که به عقل نظری و عملی می‌توان تعبیر کرد: «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» (۱۰/فاطر) و ملای رومی گفته است:

پروبال ما کمند عشق اوست.

موکشانش می‌کشد در کوی دوست

در کتاب شریف قرآن و احادیث نیز به نحو رمز از معصیت آدم و خروج آن از بهشت (جنت نزولی)، تعبیر شده است که:

سخن سربسته گفتم با حریفان

خدایا زین معما پرده بردار

و در بعضی از آیات کریمه که سخن از سجده آدم و تمرد شیطان به میان آمده است، لسان آیات، لسان دهری است و امر تکوینی هیبوط را از جنت نزولی همه آدمیان امتثال کرده‌اند «و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو» (۳۶/بقره) و اگر آدم خلق نمی‌شد، عالم مادی بی‌معنا بود و این مسأله غامض‌ترین مطلب در آیات قرآنی است، از برای کسی که بخواهد بفهمد و این مهم را با حفظ قواعد عقلی و مسائل علمی زیست‌شناسی (البته از سنخ مسلم آن) مورد تحقیق قرار دهد. انسانها دوران طوبیلی را در صورت آدمهای ابتدائی چه بسا انسانهای بالقوه و حیوانات بالفعل، پشت سر گذاشتند،

شیخ یونانی در اوائل میمر اول از اثولوجیا گفته است: «فاما انبأ قلس فقال: ان الانفس انما کانت فی المکان العالی الشریف، فلما اخطت سقطت الی هذا العالم و انما صارت الی هذا العالم فراراً من سخط الله تعالی، لانه لما انحدر (انها لما انحدرت) الی هذا العالم صار غیائاً للانفس التي قد اخلت عقولها (عقولنا خ ل) فصار کالانسان المجنون نادى الناس بأعلى صوت و امرهم ان یرفضوا هذا العالم ویصیروا الی عالمهم الاول الشریف وان یرتفعوا الله عزوجل کثیراً لئینالوا بذلك الرحمة و النعمة التي كانوا فیها».

## شرحی از موجودیت پیشین ارواح و هیبوط و صعود آنها

اقول: یظهر من هذه الکلمات ان للارواح و النفوس کینونة سابقة علی هذا العالم، مناسبة للعالم الارواح و العقول الجبروتية و العالم القضاء و القدر فان ساعدتها التوفیقات الالهية و صارت كاملة فی العلم و العمل تصعد الی العالم الربوبی و الشاهد علی ذلك مارواه الصدوق فی کتاب التوحید: «ان روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها».

شیخ یونانی در اوائل میمر اول (جلد ۳ منتخبات باتصحیح و تطبیق نگارنده این سطور، ص ۳۷-۳۹) گفته است: «قال افلاطون ان اطلاق النفس من وثاقها انما هو خروجها من مقار هذا العالم و الترقی الی عالمها العقلی» و یؤیده ما نقله و رواه شیخنا الصدوق فی کتاب الاعتقادات: «ان الارواح فی الدنيا غریبة و فی الابدان مسجونة».

افلوپتین از کتاب «فاذن» نقل کرده است: «ان علة هیبوط النفس الی هذا العالم هوسقوط ریشها فاذا ارتاشت ارتقت الی عالمها». سقوط پرها عبارت از تنزل و هیبوط از ملکوت است که به آن ادبار و نیز اقبال



تا به تدریج با صبر و تأنی به طرف مدنیت رفته و با تهیه وسائل ابتدائی دفاعی مدتها نسل خود را حفظ و با ظهور عقل گامن در نهاد خود، ده نشین و شهرنشین شده‌اند. و آنچنان ترقی نموده‌اند که وارد عرصه فضا شده و با دانش، طبیعت را تسخیر و شاید در آینده در کرات دیگر نسل انسانی را منتقل نمایند.

هیكل انسان كامل به اصل خود پیوندی که «الا والی ربك المنتهی»  
از آنچه ذکر شد در احادیث عقل و جهل، تعبیر به «اول ما خلق الله العقل و قال له اقبل فاقبل» و در مواردی «ثم قال له ادبر فادبر، فبعزتی و جلالی ما خلقت خلقاً اعظم منك، بک اعطی، و بک آخذ، و بک ائیب و بک اعاقب» شده است. در همان کافی از عقل به «اول خلق من الروحانین» تعبیر شده است و روح نیز در احادیث اعظم از حوامل عرش و سنده علم می‌باشد. و این حقیقت چون نقطه سیال، هبوط و نزول و عروج و صعود دارد و به اعتبار ظهور سر اولیت و آخریت در این جوهر نورانی ظاهر می‌شود.

### سخنی در فنای علمی و

### وجودی و درجات عروج

محمد شهرستانی که مانند همه اشاعره قائل به حفظ اصول و قواعد نیستند و با اراده جزافیه همه مشکلات را حل شده می‌دانند، در «المصارع» این توقف را، توقف دوری پسنداشته و برای رفع آن گوید: «ابتداً بخلق اکمل.» محقق طوسی فرموده است: «احسن یا علامه فی ما یسأل عنه العوام و الصبیان فانه لیس بدورهننا الا فی اللفظ و قد اشبه علی المصارع الدور بالتسلسل...»

بنا به زعم مصارع باید کاملترین اشجار و حیوانات و انسانها در بدو خلقت بوجود آمده باشند. معدن بر نبات و حیوان بر انسان در خلقت مقدم است و طبیعت بعد از استیفای جمیع درجات اخس وارد مام اشرف می‌شود و فیض حق بعد از مرور در عنصریات و سوق بساطت اولیه به جانب ترکیب و طی درجات جمادی و نباتی و حیوانی به عالم انسانی می‌رسد. و بالاخره در قوس نزول از مبدأ وجود، فیض طالع و بعد از تنزلات متعدده به آخرین مرتبه نزول که از آن در کریمه مبارکه به: «اسفل السافلین»، تعبیر شده است می‌رسد و در قوس صعودی از قوه وجود شروع و بالاخره در صورت و

این کلام و این بحث محتاج به تحقیقی تفصیلی است و متضمن دقائقی است که در احادیث معراج به آن تصریح و تلویح و اشاره شده است و عروج آن به صلوة الهی محمدی ختم می‌شود که قلم از تحریر برخی نکات عاجز و گوشها از شنیدن آن متحیر می‌شود و در این مقام، که سدره المنتهی و باب جنت ذات است، غیب وجود بر اکمل کائنات گشوده شد و با اندک توجهی به کثرت، تنزل که لازمه قبول حقیقت قرآن است تحقق یافت و خاتمه الانبیاء و الاولیاء آیات قرآنی را از قائل آن به وجودی جمعی و الهی شنید. ارباب تحقیق از قلب محمدی بالغ به مقام روح و سر و خفی و اخفی، تعبیر به «لیلة القدر» نمودند و لیلة القدر همان بسینه احدی احمدی و محمدی است کماصرح به الشیخ فی الفتوحات و عبدالرزاق کاشی فی تأویلاته و نعم ما قیل.

در این مشهد که انوار تجلاست

سخن دارم ولی ناگفته اولی است

جوهر النفس الشریفة والحرص علی الصعود الی ذلک العالم.»

نفوس کامله و ملائکه دائماً برای سکنة ناسوت از انسانهای شریف دعا و طلب آمرزش می‌کنند و در احادیث و در کتاب آسمانی ما به آنچه ذکر شد تصریح شده است و ملائکه «یستغفرون للذین آمنوا».

این قسم مطالب در کتاب و سنت خود ما بنحوی اعلی و اتم موجود است و اولیای معصومین به مقام فنای وجودی رسیده‌اند و لسان آنها دائماً به: «رأیت ربی بربری ورأیت ربی بعین قلبی و ما کنت أعبرداً لم اراه» مترجم است. ما از وصف حال و اخبارات ائمه (علیهم السلام) به خوبی می‌فهمیم (البته از روی موازین) در چه مقام از مقامات عالیة خاص اولیا قرار دارند و در مواقع ادعیه به اسمائی که حق را می‌خوانند، چه اسمائی بر آنها حاکم است و جملات ادعیه مبارکه حکایت از احوالی می‌کند که در نفوس کمال تحقق و کمون دارد و از کمون به ظهور می‌پیوندد و در آن احوال خدا را می‌خوانند و تفاوت عبارات شریفة ادعیه وارد از غیب حاکی از تفاوت احوال است.

در ادعیه معتبر، مخاطب یعنی حق متجلی در شراشر وجود، مشهود داعی است با حفظ وحدت حق و کثرت مظاهر الهیه. و ظهور حق در مظاهر کثرت و تنزیه حق در مقام متقدم بر کثرت و نهایت قرب داعی صاحب ولایت کلیه به حق از دید قلبی سالک مستور نمی‌باشد، بلکه مشهود برسبیل عیان است و این حالت و مقام جز با فنای افعالی و اسمائی و ذاتی و بقای به حق بعد از

محققان از قدمای یونان بر طبق افادات و اخبارات خود به فنای علمی نائل آمده‌اند، ولی از گفتار آنها فنای عینی خاص محمدیین (علیه و علیهم السلام) اگر چه مرتبه نازل آن باشد دیده نمی‌شود.

جمعی از علما از جمله صدرالحکما و قاضی سعید قمی و ملا محمد باقر مجلسی (علیهم الرحمة) معتقدند که قدمای یونان مطالب\* خود را از انبیا گرفته‌اند. صحت و سقم این قول بسته است به دلائل متقن تاریخی یا وجود شواهد در کلمات آنها. قدمای یونان بسنا بر دلیل مسلم مطالب خود را در صورت رمز و خطابیات بیان کرده‌اند و متأخران آن مطالب را به صورت کتاب و منطبق با برهان در آورده‌اند.

افلوپتین در اثولوجیا گفته است: «انی ربما خلوت بنفسی و خلعت بدنی جانباً و صرت کانی جوهر مجرد بلا بدنی فاکون داخلاً فی ذاتی راجعاً الیها خارجاً من سائر الاشیاء سوائی فاکون السعالم و المعلوم و العلم جمیعاً، فأری فی ذاتی من الحسن و البهاء و الضیاء و ما ابقی له متعجباً. فاعلم انی جزء من عالم الشریف الالهی ذو حیاة فعالة، فلما ایقنت بذلک ترقینا بذاتی من ذلک العالم الی العالم الالهی فصرت کانی موضوع فاکون فوق العالم العقلی، فأری کانی واقف فی ذلک الموقوف الشریف، فأری هناك من النور و البهاء ما لا تقدر الالسن علی صفته و لاتعیه الاسماع، فاذا استغرفنی ذلک النور و البهاء و لم افوعلی\* احتمالاً، هبطت الی عالم الفکره...»

نفوس کامله در علم که نهایت سعی آنها ارتقاء به ملکوت و اتصال به نفوس کامله و ارواح عالیه از ملائکه است، اگر از موجبات آلودگی نفس پرهیز نمایند و به خداوند ملتجی شوند و استعداد عروج در آنها کامن باشد، قهراً به عالم انوار می‌پیوندند، چنانکه شیخ یونانی از حالت و وجدان خود حکایت نماید که «لما اطلت الفکره واجلت الرأی و صرت کالمبهوت، ذکررت عند ذلک أخی ارقلیطوس فانه أمر بالطلب و البحث عن

\* وجود اشتباهات و اغلاط فاحش در کلام آنها دلیل نمی‌شود که قدمای آنها متأثر از انبیا نباشند، چه آنکه کتب متکلمان اسلامی مشتمل است بر اوهایی که عالم محقق معمولی از توفه به آن اوهام خودداری می‌نماید تا چه رسد به اولیا و انبیا (علیهم السلام).

این فنا فنای علمی است و شیخ اشراق بنا بر تصریح او در آثار خود و میرداماد نیز به این قسم فنا قائل شده‌اند و از هیمان و عدم تحمل مشاهدات نوریه خبر داده‌اند «قوت می‌بشکند بر یقرا».

آن جناب را خاموش نماید ولی آنچه‌آن جواب مولا کوبنده بود که حالت غشوه بر ذعلب دست داد و از عمل خود پشیمان گردید<sup>۱۰</sup> فصار مغشياً علیه ثم افاق.

\* خوارزمی به ظاهر از عرفا و علمای سنت و جماعت است و مانند دیگر اکابر عرفا، علوی المشرب است و ارباب عصمت را بهتر از آنان که خیال می‌کنند ائمه از علم می‌ترسند و از ترس آنکه موجبات تصرف کلمات ائمه پیش آید، همه را نفی می‌کنند می‌شناسد و برای ائمه اهل معرفت مطلوب‌تر است از کسانی که حقیقت ولایت را ظلمت محض می‌دانند و هویت اولیا علیهم‌السلام را باطناً از باب عدم معرفت انکار می‌کنند. مسأله اختلاف بین سنی و شیعه نباید این دو فرقه را در مقابل یکدیگر قرار دهد، و حقیر را اعتقاد بر این است که شیعه با سنی و سنی با شیعه اگر نتوانند در یک محیط باهم زندگی کنند و بجان یکدیگر بیفتند هیچکدام مصرف ندارند و اگر لازم بدانند، بدون تعصب بارد عقاید خود را مورد بررسی قرار دهند و جانب اعتدال را نگاه دارند. منظور بنده حقیر این نیست که معجونی از این دو طایفه بوجود آید که اول مصیبت خواهد بود و بدترین فرقه معجون از این دو فرقه می‌باشد کما لایخفی علی المتفطن الخبیر.

در آخر حدیث، مولی‌الموالی (ع) به سائل فرمودند: «ان كنت شرح الله صدرک... فانت من المؤمنین حقاً» سائل از حضرت پرسید من چگونه بفهمم که به این مقام رسیده‌ام؟ حضرت فرمودند: «لا یعلم ذلك الا من اعلم الله علی لسان نبیه (ص) و شهد له رسول الله بالجنة، اوشرح الله صدره، ليعلم مافی الکتب الستی انزلها الله علی رسوله و انبیائه».

حصول علم به کتب سماویه از جمله قرآن از طریق قرائت آیات تورات و انجیل و قرآن و تلاوت سور این کتب سماوی برای صاحب شرح صدر مذکور در کلام امام (علیه‌السلام) ظهور دمی و انکشاف دهری است، نه زمانی. صدرالمحققین در الهیات، مبحث کلام این مهم را مبسوطاً تحقیق و بیان فرموده است. در سیر محبوبی (نه مسحبی) جذبات الهیه عبد محبوب را به اعلی درجه از مراتب قرب می‌کشاند و بعد از نیل به اعلی مرتبه از ولایت، به وجود حقانی به عالم کثرت برمی‌گردد و جمیع درجات ولایت را به تفصیل پیموده و بعد از رجوع به مقام فرق بعد از جمع، فرق ثانی و نیل به مقام تمکین و فناء عن الفنائین و سیر از حق به خلق و سفر از خلق به خلق به وجود حقانی به تکمیل مستعدان می‌پردازند. در روایت قطب‌الاولیاء (ع) تصریح فرمود که نوعی از بالغان به مقام شرح صدر، کتب سماوی نازل برانبیاء را به حسب باطن ولایت و اتصال به واحدیت در مقام تعین حق به اسم «المتکلم» در مطلع کتبه الهیه، اعم از تدوینیه و تکوینیه، آنچه را که بر باطن انبیاء یا کتب استعداد آنها نازل شده است، شهود می‌نماید و شخص حضرت مرتضی علی به تصریح محققان از عرفا صاحب مقام تمکین و دعوت است و چون نفس

فناء، حاصل نمی‌شود و صاحب این مقام، از تجلیات متفنن حق از ناحیه سعه صدر و رسیدن به مقام قلب بالغ به مقام روح و سرو خفی و اخفی و نیل به مقام فرق بعدالجمع در حجاب تعینات اسماء مشعر به کثرت و وحدت قرار ندارند و از ناحیه کمال استعداد ذاتی در تله شطحیات گرفتار نمی‌شود و در فنای علمی متوقف نمی‌گردد و به چشم حق، حق و مظاهر خلقی را مشاهده می‌نماید و به لسان او، او را می‌خواند و بسا همان لسان از احوال و مقامات خود خبر می‌دهد.

تفصیل این بحث در دنباله مقاله ذکر خواهد شد که طریق معرفت رب و آشنائی به احوال نفوس انسانیه و سیر قوافل نفوس به آخرت و رجوع الی الله در مشرب نبوت و ولایت و اتصال به عوالم ملائکه و وسائط فیض در حد اعلی اکمل و اتم و با قواعد عقلی نیز سازگارتر است که: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة و اولی الامر بالعدل والاحسان» بنا بطریقه ولایت علویه (علیه و علی اولاده السلام) حق را جز به حق نتوان شناخت و در جواب سائل که از او سؤال کرد خدا را به محمد شناختی یا محمد را به خدا، فرمود «لو عرفت الله بمحمد لکان محمداً وثق عندی، قد عرفنی الله نفسه، فعرفته، وجاء محمد علیه و علی آله السلام، بالکتاب والبیئات...»

مطلب عرفا بالاتر از مشرب حکما است و مشرب آنان را نفی نمی‌کند. عارف بارع مولانا کمال‌الدین حسین خوارزمی\* شارح فصوص در مقدمه خود بر شرح مثنوی پیرامون حدیث ذعلب (نه دعلب) منقول از مولی‌الموالی بیانی اجمالی دارد که ذکر می‌شود.

از ذعلب یمانی علمای عامه حدیث ذکر کرده‌اند. وی پس از شنیدن حقایق از مولی‌الموالی یکسره به آن جناب پیوست و از نحوه سؤال او از حضرت معلوم می‌شود که به اصطلاح امروزها آب در گوش ریخته بودند. حضرت بعد از رسیدن به خلافت ظاهری خطبه عجیبی را انشاء فرمودند که ذعلب از باب تعنت خواست

به عین قلب است و با این چشم سرتوان خدا را دید ولی کلیه ارباب حدیث و تفسیر از علمای امامیه جز عده‌ای قلیل مطلقاً رؤیت را اگرچه برسبیل مکاشفه و مشاهده باشد نفی کرده‌اند و در حقیقت با کمال تأسف در مشرب کلامی تابع معتزله از قبیل قاضی عبدالجبار همدانی و دیگر ارباب اعتزال و قدریان امت مرحومه شده‌اند.

بنده بعد از صرف مدت نسبتاً زیادی در مطالعه افکار معتزله و اشاعره نیز، باین مهم دست یافتیم که این دو مسلک همه جا دوش بدوش یکدیگر نسبت به دوری از واقعیات قدم برداشته‌اند، یکی به طرف افراط و دیگری به طرف تفریط که الجاهل اما مفرط او مفرط.

چندین قرن این دو مسلک حوزه‌های علمی را بخود مشغول کرد و طلاب در این دو کلاف سردرگم حیران و سرگردان بودند و عدلیه بودن معتزلیه هم بخورد بسر صاحب آن، که عدلیه بودن آنها بدتر از ظلمیه بودن آنهاست و این هنر فلسفه بود که بالاخره اصول این دو فرقه را ابطال کرد و گرایش علما و محدثان شیعه در برخی از مسائل به ارباب اعتزال از مصائبی است که باید گفت: «الی الله المشتکی».

با کمال تأسف باید عرض کنم ظهور ضعف و فتور علمی در حوزه‌ها و تنزل علوم انسانی در دانشگاهها، پیش درآمدی است برای پیدایش نغمه‌های ناموزون

در توحید صدوق (رحمته‌الله علیه) در باب رؤیت که مورد اختلاف معتزلی و اشعری است، معتزلی منغمز در تنزیه صرف که نتیجه آن تشبیه محض است، رؤیت حق را درد دنیا و آخرت منکر است و روایات و آیات راجع به لقاءالله را حمل بر لقاء ثواب یساحور و قصور و... می‌کنند که گویا ارباب عصمت و خداوند عاجز بودند که نتیجه عمل را مستقیماً همان نیل به درجات جنات اعمال معرفی نمایند.

اشعری نقطه مقابل معتزلی قرار دارد و پارا در یک کفش کرده است که با همین دید و چشم که حیوانات نیز آن را دارا هستند خدا را می‌توان دید و عقلای آنها صریح غلط کلام اشعری را حمل بر اموری نموده‌اند که قائل آن این مصالحه را مطلقاً قبول ندارد. و چون سختی بین مدرک و مدرک را اشعری نفی می‌کند و ترتب آثار بر مبادی آثار را به جری عادت و بالاخره آن را به اراده جزافیه در حق ارجاع می‌دهد، رؤیت با همین چشم ظاهر را در آخرت واقع و درد دنیا ممکن می‌داند و این مسأله را چنان کش داده‌اند و در اطراف آن سخنان صدمن به یک قاز بافته‌اند که عقل در حیرت فرو می‌رود و حل مسأله آنکه مردم بیکار و نان ارزان مقدمه چنین نتیجه باید باشد.

مشرب قرآن و مسلک ائمه از اهل بیت (علیهم‌السلام) جواز بلکه وجوب رؤیت به معنای معرفت

این عربی در فتوحات مکیه (جزء اول، باب السادس، چاپ بولاق، سنة ۱۲۹۶، ص ۱۳۱، ۱۳۲) از امیرالمومنین تعبیر به: «أقرب الناس الیه (رسول الله) علی بن ابیطالب امام‌العالم و سرالانبیاء اجمعین» نموده است. دوست دانشمند و بسیار عزیز آقای صدوقی سها در برخی از نوشته‌های خود، خیال کرده است که این عبارت از شیخ منقول است و در فتوحات نیست. در تمام چاپهای فتوحات عبارت مذکور موجود است. عبارت راجع به حضرت مهدی (علیه السلام) در فتوحات «هرفوق عیسی» را در چاپ تبدیل به «وهو دون عیسی» کرده‌اند لذا شارح فصوص کاشانی در شرح فصوص و تأویلات تصریح به تقدم ولی امر (ع) بر عیسی (ع) نموده است «لکمال سعة ولایت» صلوات الله علیه.

مقدس آن حضرت مستکفی با لذات و بی‌نیاز از معلم بشری است از ناحیه جذبات الهیه به مرتبه‌ای از ولایت خاصه محمدیه (ص) بالغ می‌شود.

آنچه عرض شد، چه بسا باعث تحیر برخی گردد و این سخن پیش آید که از مقام ختم نبوت (ص) چه عاید علی مرتضی (ع) شد و فرق او با حضرت ختمی مقام چیست، جواب آنکه آن حضرت در مظهر ختمی محمدی، حق را در مقام تعیین به اسم المتکلم شهود نمود و به جمیع شرایط الهیه احاطه پیدا کرد و اظهر خواص وارث ولایت کلیه و مطلقه محمدیه همین است و وارث مقام و احوال و علوم ختمی نبوت قهراً بالوراثه، صاحب‌اعلی درجه قرب و بالغ به مقام «اوادنی» است. از همین جهات مذکور مستفاد از کتاب و سنت نبویه شیخ‌اکبر

در عقاید اسلامی نوع والای آن. از رشته عرفان و فلسفه تحقیقی برای همیشه باید غمض عین کرد و فاتحه آن را خواند. نباید از حق گذشت عرفان در ادبیات فارسی پایه و خمیره ادبیات ما را تشکیل می‌دهد. و مثنوی شناسی و دیگر شاعران و مؤلفان کتب عرفانی - چون سنائی و عطار و عراقی و... - اگر چه در حد ضعیف آن، سدی محکم در مقابل گرایش به مسلکهای الحادی از نوع اشعریت و اعتزال و دیگر فرق است.

### تتمیم و تحصیل

ما مطلب حکما را در معرفت نفس و رب ذکر کردیم. آنچه را که در ربوبیات آورده‌اند در حد خود خوب و عالی است و طریقه آنها محکمتر از طرق اصحاب قیل و قال و ارباب جدال از فرق مختلف مستکلمان و غیر متدربان از اصحاب حدیث و روایت بدون درایت است. و عجب آنکه فرقه حکما چه مشاء و چه اشراق و چه دیگر حکما، به اسلام یعنی عقاید اسلامی نزدیکترند و شرایط تحصیل معرفت آنها مقبول‌تر است عقلاً و شرعاً و به دروترین فرق از عقاید اسلامی، مستکلمان و اصحاب حدیث از عامه‌اند که هر فرقهای فرقه دیگر را نفی و در عقاید و اصول اختلافات بنیادی و اساسی دارند و دو فرقه معتزله و اشاعره بیشتر میدان‌دار معرکه بودند

حضرت ختمی مقام (صلوات‌الله علیه و علی آله) به وجود فرق گوناگون و ظهور آنها مانند علف خودرو، اشارات و تصریحات دارند. و شبه صلی‌الله علیه و آله و سلم، کل فرقه ضاله من هذه، الامة بامة ضالة من الامة السابقة. لذا در باره قدریه که به معتزله و اشاعره قابل تطبیق است فرمود: «القدری مجوس هذه الامة»، یا

«القدریة مجوس هذه الامة» و نیز فرمودند: «المشبهة يهود هذه الامة» هر دو فرقه، قائل به انقطاع فیض از فیاض علی الاطلاقند. و به وحدت ملاک کریمه «قالوا يدا الله مغلوله» تا «بل یداه مسبوطان یسفق کیف یشاء» (۶۴/مائده) دلالت صریح بر ابطال قول قائلان به حدوث زمانی مجموعه نظام وجود مشتمل بر ملکوت و ناسوت و شاهد صدق بر زعم باطل فرق کلامیه دارد. و نیز به نحو کلی و جامع فرموده‌اند: «لستلکن سبیل الامة قبلکم، حدوا القذة بالقذة والنعل بالنعل، حتی لودخلوا جحر ضب لدخلتموه» و در حق غلات نیز تصریح فرموده‌اند: «والغلات نصاری هذه الامة» او «نصاراها».

بدون استثناء همه خود را امت مرحومه می‌دانند، یعنی هر فرقهای فرقه دیگر را امت ملعونه می‌داند. ما بمناسبت در مقالات آینده بحث خواهیم کرد و قبلاً نیز اشاره شد که معرفت از طریق براهین عقلیه، برای اوساط از مردم صاحب استعداد راقی و دارای قوت ادراک مسائل برهانی، مورد تصدیق شریعت اسلام و تعقل و تفکر در ملکوت سماوات و حقیقت عالم خلقت مطلوب و تعقل صحیح مبتنی بر برهان قویم مورد تأکید قرار گرفته است و شخص وارد به طرق عقلیه جهت اثبات مبدأ هستی و عوالم ملکوت و نشئات ملائکه مقربین و ارواح کلیه و ملائکه سکنة عوالم برزخی، موفق خواهد بود و بدون مجامله و تعصب تصدیق دارم که به وسیله آیات قرآنی و دلائل و شواهد ولویه و سنت نبویه می‌توان در وادی یا طرقی قرار گرفت که با عقل نظری صرف نمی‌توان در میدانی وارد شد که صاحبان ولایت آن را شناسائی کرده‌اند.